

<https://www.aftabekherad.ir>

Rational and religious reflections on the process of death; with an emphasis on the semantic analysis of death rituals in contemporary Iranian society

Mehrab Sadeqnia

Assistant Professor, Department of Abrahamic Religions, Qom University
of Religions and Denominations

Received: 2016/06/09

Accepted: 2016/06/20

Abstract

Human history shows that death and life have always been at the center of his thought from the very beginning. The history of the cemetery and the first communities of the dead is longer than the history of the emergence of communities of the living; before man built a house for his residence as a living being, he discovered the grave for the residence of his dead. Death is always connected with life and the dead are always citizens of their community and interact with the living. For this reason, death rituals are a kind of commitment of the living to the dead of society. It has been defined as follows: “The death system is an interpersonal, cultural-social system through which the individual’s relationship with death is mediated by his community” (Kastenbaum, 2001: 66). This system mediates death from individual anxiety to a wider level of society and deals with the social role of death in preserving and changing society. Religion has always played a decisive role in this. On the one hand, death increases the density of people's religiosity, strengthens their religious beliefs and increases their desire to perform religious acts; and on the other hand, religion gives meaning to death and reduces its destructiveness. With the entry of mankind into the modern era and industrialization, death and death rituals have also undergone major changes. In our country, and especially in urban (more industrialized) societies, death rituals have taken on the characteristics of occupation, fantasy, and custom, and their moral characteristics and representation of moral values have been greatly reduced.

Keywords: Death, death rituals, death rituals, religious beliefs

تأملات عقلانی و دینی بر فرایند مرگ؛ با تأکید بر معناکاوی آیین‌های مرگ در جامعه معاصر ایران

مهراب صادق‌نیا^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۳/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۳/۲۰

چکیده

تاریخ بشر نشان می‌دهد که مرگ و زندگی از همان آغاز و همواره در کانون اندیشه او بوده‌اند. تاریخ قبرستان و نخستین اجتماعات مردگان از تاریخ پیدایش اجتماعات زندگان بلندتر است؛ انسان پیش از آنکه خانه را برای سکونت خویش به عنوان موجودی زنده، بسازد، قبر را برای سکونت مردگانش کشف کرده است. مرگ همواره با زندگی در پیوند است و مردگان همواره شهروندان اجتماع خویش هستند و با زندگان در تعامل. از این سبب مناسک مرگ نوعی تعهد زندگان در برابر اموات جامعه است. اینگونه تعریف شده است: «سیستم مرگ یک سیستم میان فردی، فرهنگی — اجتماعی است که از طریق آن ارتباط فرد با مرگ به وسیله جامعه‌اش واسطه‌گری می‌شود» (Kastenbaum, 2001: 66). این سیستم میانجی مرگ را از اضطراب فردی به سطح گسترده‌تری از جامعه منتقل کرده و به نقش اجتماعی مرگ در حفاظت و تغییر جامعه می‌پردازد. دین در این میان همواره نقشی تعیین کننده داشته است. از یک سو مرگ بر چگالی دینداری آدم‌ها می‌افزود و باورداشت‌های مذهبی آنان را تقویت نموده و رغبت انجام کنش‌های دینی را در آنان بیشتر می‌کرده؛ و از سوی دیگر دین، مرگ را معنا کرده و از ویرانگری‌اش می‌کاسته است. با ورود بشر به روزگار مدرن و صنعتی شدن، مرگ و مناسک مرگ نیز دچار تغییرات عمده‌ای شده‌اند. در کشور ما و بویژه در جوامع شهری (صنعتی تر) مناسک مرگ، خصلت‌های شغل‌شدگی، فانتزی و عرفی گرفته و تا اندازه زیادی از ویژگی‌های اخلاقی و بازنمایی ارزش‌های اخلاقی آنها کاسته شده است.

کلیدواژه‌ها: مرگ، آیین‌های مرگ، مناسک مرگ، باورداشت‌های مذهبی

^۱. استادیار گروه ادیان ابراهیمی دانشگاه ادیان و مذاهب قم. sadeghniam@yahoo.com

مقدمه و بیان مسأله

از میان تمامی موجوداتی که بر روی زمین زندگی می‌کنند و پس از آن می‌میرند، فقط انسان است که مردن برای او مسأله است. آدمیان با حیوانات در تولد، کودکی و رشد، جوانی، کهنسالی، بیماری و مرگ شریک‌اند، اما از میان تمامی موجودات زنده تنها آدمیان هستند که می‌دانند خواهند مرد. مرگ برای آدمی نه یک حادثه که یک پیش‌بینی قطعی و به عنوان بخشی از «بودن» آنهاست. از این روی، فقط آدمیان هستند که می‌توانند پایان خویش را پیش‌بینی کنند و می‌دانند که این پایان هر زمانی می‌تواند فرا برسد و فقط آنان هستند که احتیاط‌های خاصی را در مقام فرد و گروه برای در امان ماندن از مرگ در نظر می‌گیرند. از این سبب است که مرگ برای همه انسان‌ها و جوامع یک چالش عمیق است. آیین‌های در پیوند به این رخداد تلاشی است برای آسان‌تر شدن مواجهه با آن. این آیین‌ها در حقیقت بازنمایی باورداشت‌های جوامع درباره مرگ است. از این نظر هرگونه دگرگونی در این آیین‌ها در حقیقت به معنای دگرگونه شدن معنای مرگ در جوامع است. جامعه ما در روزگار معاصر به دلایل مختلفی از جمله دگرگونی‌های ساختاری که نشان از مدرن شدن و یا سازمان‌یافتگی مدرن است، تحولات عمده‌ای را در آیین‌های معطوف به مرگ شاهد است. دغدغه نویسنده در این مقاله پاسخ به این پرسش است که این تحولات آیینی چه نسبتی با سنت دینی حاکم بر جامعه ایران دارد و آیا تغییرات آیینی مرگ در جامعه ما، نشان از دورتر شدن این پدیده از معنای دینی‌اش نیست؟ مدعای اولیه این نوشته که برای نشان دادن درستی و موجه بودنش تلاش شده است این است که آیین‌های مرگ در جامعه ما نسبت به گذشته کمتر منعکس‌کننده معانی دینی و اخلاقی عمیقی هستند که از مرگ در متون مقدس ما به چشم می‌خورد. به بیان دیگر آیین‌های مرگ در این سال‌ها فانتزی‌تر و عرفی‌تر شده‌اند. برای توضیح این مدعا سخن را از ربط و نسبت مرگ و زندگی آغاز خواهیم کرد، پس از آن و با تکیه بر آیات قرآن کریم به معنای مرگ در قرآن کریم اشاره خواهیم نمود و در پایان به میزان سازگاری آیین‌های موجود با سنت اسلامی خواهیم پرداخت.

۱- تجربه مرگ

از آشکارترین حقایق زندگی این است که همه چیز بجز ذات پروردگار، رو به مرگ است: "کل نفس ذائقة الموت" (عنکبوت: ۵۷) و "کل شیء هالک الا وجهه" (قصص: ۸۹). اما در میان همه میرایان^۱، این تنها انسان است که می‌تواند به مرگ چون یک تجربه نگاه کند و نه یک حادثه و

^۱ Mortals

رخداد تحمیلی. هر انسانی که به هستی گام می‌نهد از مرگ خویش آگاه است و این آگاهی به زندگی او رویه می‌دهد. او با آگاهی از این پدیده است که برای زندگی خویش نقشه می‌کشد و برابر اقتضای رفتن خویش، که معمولاً عرف، آن را پیش‌بینی می‌کند، تصمیم می‌گیرد و برنامه‌ریزی می‌کند. کنش‌های آدمی با این آگاهی ارزیابی می‌شوند و هر کنشی از او که با این پیش‌بینی منطبق نباشد، خالی از معنا خوانده می‌شود. برای انسان‌ها مرگ و زندگی پیوندی بیش از اضداد منطقی دارند. امام علی (ع) این رابطه را این‌گونه بیان می‌کند: «آن که مرگ را نشناسد در حقیقت زندگی را نمی‌شناسد؛ و آنکه زندگی را بشناسد، مرگ را نیز شناخته است» (نهج‌البلاغه: خطبه ۱۱۳).

نتیجه عینی این «مرگ‌آگاهی» انسانی آن است که همواره تاریخ انسان به مرگ نه به مثابه یک رخداد زمانمند و یا حتی مرحله‌ای خاص از زندگی که می‌آید و می‌رود، که به مثابه یک تجربه و واقعیت سیال نگاه کرده است که بر زندگی او سایه داشته و آن را مدیریت کرده است. از نظر برخی از مردم‌شناسان «بسیاری از رفتارهای ما در جامعه مدرن، بر اساس دریافتی است که از مرگ داریم. الگوهای مختلف رفتاری و فرایندهای اجتماعی توسط مرگ است که به زندگی ما دیکته می‌شود» (Brayant, 2003: 6). مرگ برای انسان همواره نقش یک تجربه معنابخش را بازی کرده است. خانم الیزابت هالام^۱ در کتاب مرگ و هویت اجتماعی^۲ به درستی به این حقیقت اشاره می‌کند: «ما می‌توانیم به مرگ به عنوان بزرگترین عنصر تعریف‌کننده معنای زندگی نگاه کنیم؛ بسیاری از رفتارها در جامعه مدرن با توجه به مرگ و ترس از آن بر جامعه دیکته شده‌اند. ترس از مرگ است که ما را مجبور کرده است تا حد توان کار بکنیم و به فکر روزگار پیری و بازنشستگی خود باشیم (Hallam et al., 1999: 18). مرگ در زندگی ما نقش یک لحظه و مرحله معین را بازی نمی‌کند. زندگی ما سراسر اندیشه مرگ است و هیچ وقت از آن خالی نیست. زندگی بدون مرگ نه اصالت دارد و نه می‌توان آن را شناخت؛ نه از این نگاه که «پدیده‌ها را با اضدادشان باید شناخت» که از باب این که مرگ ترجمان زیستن است. چونان که فروید در مقاله بحث انگیزش با عنوان فراسوی اصل لذت^۳ اینگونه به آن اشاره کرده است: «ما ناگزیریم بگوییم که هدف تمامی زندگی مرگ است» (صنعتی، ۱۳۸۴) و هگل، فیسلوف مرگ‌اندیش غرب، در عبارتی دیگر، با مقدم دانستن خواسته مرگ بر زندگی می‌گوید: «ترسیدن و حتی دانستن این که آدمی از مرگ ترسیده کافی نیست. زندگی باید تابع مرگ باشد. این‌گونه زیستن، خدمت به کسی است که آدمی از او می‌ترسد و اضطراب در آدمی می‌افکند... بدون این خدمت، اضطراب نمی‌تواند وجود را دگرگون کند... این با

^۱. Elizabet Hallam

^۲. Death and Social Identity

^۳. Beyond the Pleasure Principle

خدمت به دیگری و با همبستگی با دیگران است که از چنگ هراس اسارت آوری که اندیشه مرگ بر جان او چیره می‌کند رها می‌شود» (هگل، ۱۳۵۲: ۷۳). تاریخ بشر سرشار است از تلاش برای تفسیر زندگی، فلسفه‌های رنگ به رنگ موجود و علوم مختلف که هر یک داعیه‌دار این کارند ولی واقعیت آن است که «مرگ بهتر از هر علم و فلسفه‌ای می‌تواند به ما بگوید که زندگی چیست و چگونه باید باشد» (Foster, 1909: 13).

مارتین هایدگر، فیلسوف آگزیستانسالیست آلمانی در کتاب «هستی و زمان» رابطه مرگ و زندگی را از زاویه‌ای دیگر پی گرفته است. او در این کتاب تأکید می‌کند که مرگ کانون اصلت‌بخش زندگی است و زندگی بدون مرگ یک زندگی عاریتی است. او معتقد است که انکار مرگ، انکار بخشی از زندگی است و در حقیقت خارج کرد زندگی از اصالت است. بر اساس تفسیری که او ارائه می‌دهد دست یافتن به تمامیت خویش در مرگ است و نیز از دست رفتن هستی نیز همانجاست. انسان‌ها با مرگ است که به تمامیت خویش می‌رسند (هایدگر، ۱۳۸۶: ۵۸۴-۵۲۷). از این نظر، مرگ نه یک لحظه یا مرحله جدای از زندگی است، بلکه بخشی از خود زندگی است که اگر از آن گرفته شود، زندگی اصالت خویش را از دست رفته می‌بیند. در نگاه هایدگر انسان با فراموش کردن مرگ و به حاشیه راندنش در حقیقت زندگی را از اصالت خود دور کرده است. چه این که از نگاه او مرگ به گونه‌ای زادن از آن زندگی است. انسان وقتی راه می‌رود پایش را از زمین بر می‌دارد و دوباره به زمین می‌گذارد. راه رفتن در برداشتن قدم است، همانگونه که در پایین گذاشتن آن است. از نظر هایدگر مرگ به عنوان آشکار کننده ماهیت بودن نه تنها از زندگی اهمیتش کمتر نیست، که بیشتر نیز هست. او معتقد است معنای مرگ نه در بودن در نقطه پایان بلکه «در بودن به سوی نقطه پایان» است (لوی، ۱۳۸۳: ۸۹). دقیقاً مانند معنای «رسیدن» برای سیب. وقتی یک سیب را رسیده توصیف می‌کنیم به آن معنا نیست که آن سیب دیگر تمام شده است، رسیده بودن سیب یک وضعیت و یا نقطه در پایان بودن سیب نیست، بلکه یک وضعیت وجودی است که سیب رو به آن دارد.

۲- رابطه مرگ و دین

بررسی رابطه دین و مرگ از کهن‌ترین دلمشغولی‌های پژوهشگران بوده است. ادبیات به نسبت فربه‌ی که در این زمینه وجود دارد از این تلاش حکایت می‌کند. گرچه برخی از انسان‌شناسان چون مالینوفسکی بی‌باکانه و تا اندازه‌ای غیرتجربی مدعی هستند مرگ ریشه هر اعتقادی حتی دین است (صنعتی، ۱۳۸۲)؛ ولی بعدها دانشمندان و پژوهشگران از این باور عقب نشسته، به جای برقراری

رابطه تبیینی^۱ میان دین و مرگ، بکوشند از زاویه کارکردی^۲ به رابطه این دو نگاه کنند. بر اساس این منطق دین تلاش دارد تا اضطراب گشوده انسان را از مرگ به مسیری راهبری کند که نتیجه آن سازندگی و نشاط باشد. ادیان با معنا کردن مرگ و ارائه شناختی سازنده از آن، کوشیده‌اند از ترس و اضطراب‌آفرینی آن کم کرده و سازگاری معناداری میان مرگ و زندگی پدید بیاورند.

این مسلم است که انسان‌ها ذاتاً تمایل دارند تا زندگی خویش را «با معنا»^۳ ببینند. آنان نمی‌توانند این نظر را تحمل کنند که جهان اساساً هرج و مرج آمیز و برخاسته از سر تصادف است و برای آنها هیچ معنا و اعتباری ندارد. به همین دلیل انسان‌ها همواره کوشیده‌اند تا هستی را هدفدار ببینند و آرمان‌ها و غایاتی را به کنش‌های خود نسبت دهند و نیز آنها را بر ارزش‌هایی سازگار نمایند. آنان همواره گرایش دارند «تا نظم معناداری را بر واقعیت حاکم کنند» (Becker, 1973: 31). هرآنچه که حس نظم و معناداری کنش را در انسان از بین ببرد، تجربه زندگی او را نابسامان کرده و حالت «بی‌هنجاری»^۴ را به وجود می‌آورد. برگر این نظم معنادار را ناموس^۵ خوانده و آن را سپری در برابر قضایایی که جهان را به بی‌نظمی و بی‌معنایی تهدید می‌کنند، می‌داند (Berger, 1967: 48). با این حال، در جهان قضایایی است که جهان را به بی‌هنجاری کشانده و بی‌معنا و بی‌نظم نشان می‌دهند. تجربه‌هایی چون مرگ، تهدیدی جدی برای حس نظم هستند. کلیفورد گیرتس که دغدغه معنای کنش‌های انسانی را داشته و می‌کوشیده است میان جهان معنادار و دین ارتباطی برقرار کند، معتقد است «توضیح ناپذیری معماگونه پدیده‌هایی چون مرگ، این گمان ناخوش‌آیند را به وجود می‌آورد که شاید زندگی، انسان و جهان هیچ سروسامانی ندارند» (Geertz, 1966) و این یعنی همان جهان بی‌معنا که خواسته هیچ انسانی نیست. بر این اساس، به نظر می‌رسد که مرگ نه تنها نوعی گسیختگی در رشته تداوم روابط انسانی است، بلکه آن فرض‌های بنیادی را که مبنای نظم اجتماع‌لند، را نیز تهدید می‌کند (هملتون، ۱۳۸۹: ۲۷۲). مفهوم مرگ همواره، انبوهی از گسست، ویرانی و بی‌هنجاری را به ذهن آدمی متبادر می‌کند. چیزهایی که به معنای «بی‌معنایی» اند. تولستوی معتقد است: «آیا معنایی در زندگی من هست که مرگ گریزناپذیر نابودش نسازد». لئوپاردی در عبارتی دیگر اشاره می‌کند «فکری که واقعا مرا خرد می‌کند فکر بیهودگی زندگی است، زندگی که نمود آشکار آن مرگ است» (لوی، ۱۳۸۳: ۱۴).

۱. Explanation
۲. Functional
۳. Meaningful
۴. Anomy
۵. Nomos

در این میان، دین به کمک انسان آمده و مهم‌ترین نقش را بازی می‌کند. دین با تعریفی که از مرگ ارائه می‌دهد می‌کوشد آن را از عنصری نابودگر نظم و معنای زندگی به پدیده‌ای معنابخش تبدیل کند. ادیان به پیروان خود یاد می‌دهند که آنان نمی‌میرند و مرگ تنها جابه‌جا شدن از جهانی به جهانی دیگر است. مرگ پایان آنها نیست و همگی با رستاخیز به زندگی دوباره و ابدی وارد خواهند شد. دین یاد می‌دهد که مرگی وجود ندارد و تضمین می‌دهد که سرنوشت انسان جاودانگی است (اسپلیکا و دیگران، ۱۳۹۰: ۸۷ و ۸). دین با تعریف مرگ به عنوان چیزی غیر از نابودی و سخن گفتن از یک جهان دیگر که با این جهان کاملاً در پیوند و ارتباط است، انسان‌ها را از اضطراب زیستن در یک جهان بی‌هدف و بی‌معنا می‌رهاند. تاریخ انسان نشان می‌دهد که تحمل اندوه، هراس ناشی از مرگ و تردیدهایی که درباره معناداری زندگی به وجود می‌آورد، بدون تکیه بر منابع حمایت‌کننده‌ای چون دین یا فلسفه ممکن نیست. برگردن دین را به این معنا «سایبان مقدس»^۱ می‌داند و معتقد است که دین تجاربی چون مرگ را که ممکن است معناداری جهان را تهدید کنند، مشروع می‌سازد و از این نظر «دین کوشش جسورانه‌ای است برای آنکه سراسر گیتی برای انسان معنا دار شود» (Becker, 1973: 31). و بدین سان رخدادهای نامتعادل و خارج از توان آدمی، به پدیده‌هایی دارای معنا و پاسخ تبدیل می‌شوند. از نظر او «دین، به وسیله یک مرجع آسمانی و متعالی و پیوند انسان با مرجع بالایی، یک دیدگاه ماوراءطبیعی از کل عالم هستی فراهم می‌کند و در این بستر، واقعیت‌هایی چون مرگ، ناامیدی و عدم قطعیت به گونه‌ای معنا می‌شوند که هیچ تناقض و هرج و مرجی به چشم نمی‌آید» (O'dea, 1966: 6).

از نگاهی دیگر، مرگ برای ما انسان‌ها مبهم و ناشناخته است و آنگونه که از حضرت امام حسین (ع) نقل شده است، ما این ابهام را به ترس بازتولید کرده و از مرگ می‌ترسیم: «تَخَافُ مِنَ الْمَوْتِ لِأَنَّكَ لَا تَعْرِفُهُ»؛ از مرگ می‌هراسی چون آن را نمی‌شناسی». (صدوق، ۱۳۶۱: ۲۹۰). از همین رو است که بشر می‌خواهد از مرز مرگ بگذرد و به آن و دنیای بعد از آن مسلط شده و شناختی از آنها به دست بیاورد که گونه‌ای دیگر از بودن را تجربه کند. دین در این زمینه به یاری انسان آمده و شناختی از مرگ و زندگی پس از آن ارائه می‌دهد و این احساس نیاز را برطرف می‌سازد. دین «راز سر به مهر» مرگ را برای انسان باز کرده و حقیقت آن را بر ملا می‌کند و بدین وسیله ترس و اضطراب آدمی را فرو می‌نشاند.

روشن است که هیچ چیز به اندازه دین نمی‌تواند این نقش را بازی کند. هیچ فلسفه و علمی قادر نیست مرگ و اضطراب ناشی از آن را تا این اندازه به عناصر سازنده زندگی انسانی تبدیل کند. به

^۱. sacred canopy

همین دلیل است که نوعی تلازم همیشگی میان دین و مرگ وجود داشته است. همواره بخشی از آموزه‌های ادیان درباره مرگ بوده است و نظام‌های مختلف اجتماعی بخشی از مسئولیت‌های در پیوند با مرگ را از نهادهای دینی مطالبه می‌کرده است. به گونه‌ای که «مرگ و آیین‌های مربوط به آن، اصلی‌ترین نگرانی‌های سیستم‌های فرهنگی و دینی به شمار می‌روند» (Hertz, 1997: 9).

۳- مرگ در اسلام

برای بیان رویکرد اسلام به مرگ و کارکرد آن در معارف اسلامی بهتر آن است که معنای این مفهوم را در قرآن کریم به عنوان سند رسمی ایمان بازبایی کنیم. گرچه آموزه مرگ در سنت اسلامی و نیز قرآن کریم آموزه پررنگی است؛ ولی در کتاب آسمانی مسلمانان تعریف روشنی از این رخداد ارائه نشده است؛ به همین دلیل معنای آن را باید در پوشش بیان ویژگی‌های مطرح شده برای آن شناخت:

۳-۱. معنای قرآنی مرگ

الف) اذن خداوند: در سوره آل عمران آمده است: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوجَّلاً» (آل عمران: ۱۴۵، ۳). مضمون آیه گویای این نکته است که مرگ آدمی و هر موجود زنده دیگری در حیطه قدرت خداوند است و تا او نخواهد و اراده نکند حیات دنیوی کسی پایان نخواهد گرفت.

ب) مخلوق بودن: از نگاه قرآن، خدا مرگ را همانند حیات خلق می‌کند: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک: ۲). در همین رابطه آیاتی وجود دارد که به شکل دیگری بر وجودی بودن مرگ دلالت می‌کنند. در آیه هشتم سوره جمعه مرگ نقش فاعلی دارد و به ملاقات انسان‌هایی می‌آید که از او می‌گریزند: «قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ».

ج) بازگشت به خدا: در بیان قرآن مرگ راهی برای بازگشت به خداست: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) و نیز در آیه دیگر: «وَلَئِنْ مِتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِيَأْتِيَنَّكُمْ إِلَهُكُمْ» (آل عمران: ۱۵۸)؛ یعنی اگر بمیرید و یا کشته شوید، هرآینه به سوی خدا باز خواهید گشت.

د) **فرایندی طبیعی:** قرآن گاهی مرگ را در شمار مراحل طبیعی زندگی انسان‌ها بر می‌شمرد: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَ لَتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (غافر: ۶۷، ۴۰). بنابراین، مرگ هم همچون انعقاد نطفه، تولد، تحولات خرد سالی و جوانی و در نهایت فوت شدن، مرحله ای در ادامه مراحل در نظر گرفته شده در عالم طبیعت است. همین مضمون در آیات دیگری با بیان متفاوتی مطرح شده است.^۱

ه) **حتمیت مرگ:** هیچ کس مصون از مرگ نخواهد بود: «أَيُّمَّا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» (نساء: ۷۸). هر جا که باشید مرگ شما را در بر خواهد گرفت، حتی اگر در کاخ‌های استوار باشید. و در عباراتی دیگر: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ» (جمعه: ۶۲). شاید برای آدمی در بسیاری از موارد زندگی، گریختن‌ها امکان کاری یا یافتن چاره ای را فراهم آورد، اما واقعه مرگ تنها مقوله ایست که فرار از آن حاصلی نخواهد داشت: «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَأُتْمَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (احزاب: ۳۳).

و) **همگانی بودن:** قرآن مرگ را فراگیر می‌داند: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (عنکبوت: ۵۷)؛ یعنی هر نفسی خواهد مرد و به سوی ما باز خواهد گشت.

در قرآن آمده است که مرگ یک مکانیزم است که آغازگر رستاخیز کلی جسم است در روز رستاخیز و داوری هنگامی که انسان مورد قضاوت قرار می‌گیرد. این فرایند در نهایت به ورود فرد به بهشت، شروع زندگی جدید و ابدی یا ورود به جهنم، زندگی (نه لزوماً ابدی) با عذاب مداوم و آغاز مرگ ختم می‌شود. با این حال آنچه جالب است این است که با وجود این حقیقت که قرآن منبع اصیل آموزه‌های اسلام است ولی جزئیات مربوط به دفن و کفن جسم، عزاداری و آنچه دقیقاً بعد از دفن برای فرد اتفاق می‌افتد تنها در گفته‌های حضرت محمد (ص) و امامان شیعه یافت می‌شود.

یکی از نکات شایان توجه در معرفی مرگ از نگاه قرآن، رابطه تنگاتنگی است که میان مرگ و خواب است. در آهنگ طبیعی حیات، به خواب رفتن و بیدار شدن، درست مانند مرگ و رستاخیز است. هنگامی که کسی به خواب می‌رود، خدا روحش را می‌گیرد و به هنگام بیدار شدن، خدا دوباره روحش را به او باز می‌گرداند. قرآن با مقایسه میان مرگ و خواب نه تنها بر قدرت و مالکیت

۱. «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُؤْلَالٍ مِّنْ طِينٍ» ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ»، (سوره مؤمنون، آیات ۱۵-۱۲)

کامل خدا بر زندگی انسان تأکید می‌کند، بلکه این را هم مطرح می‌کند که خواب تمرین مرگ است. به این بیان که خواب انسان را برای مردن آماده می‌کند. این تمرین خودبخود به مؤمنان می‌آموزد که مرگ چیز ترس‌آوری نیست، بلکه خوابی آرام است.

۲-۳. رویکرد اخلاقی اسلام به مرگ

نتیجه آگاهی از مرگ و اندیشیدن به آن، مجزای از فهم زندگی و صرف کاویدن مرگ نیست، چنانکه تلاش همه مرگ اندیشان هم فقط رازگشایی از معضل مرگ و یا فرو نشانیدن نگرانی‌های هراس از مرگ نبوده است. زیرا پرسش مرگ، پرسش زندگی است و گریز از مرگ، دویدن به دنبال زندگی است. در نگاه قرآن اندیشیدن به مرگ و آگاهی از آن کافی نیست، بلکه زندگی باید تابع مرگ باشد. مروری بر معنای مرگ در ادبیات اسلامی نشان می‌دهد که اسلام به مرگ نگاهی اخلاقی دارد. و آموزه‌های این دین در تلاشند تا از این واقعیت برای به‌باشی اخلاقی انسان استفاده کنند. ادیان و مکاتب با تکیه بر معنایی که از مرگ ارائه می‌دهند، در دل خود جهان‌بینی خاصی را در باره زندگی پیش روی انسان قرار می‌دهند. تحمل ریاضت، کنارکشیدن از لذت‌های مشروع زندگی، به امید بخشودگی در جهان واپسین، پذیرش فقر و ناملايمات زندگی، به انتظار برخورداری از شرایط متناسب در زندگی بعدی، خوش‌باشی و دم‌غیمتی، تلخ‌کامی و زندگی را سراسر رنج و درد دیدن، ارزیابی متنوع از زندگی، ناامیدی و خویش‌کشی پیش از مردن همه از توصیه‌های ادیان و مکاتب به انسان است که در تفسیر آنان از مرگ، ریشه دارد. در این میان اسلام مرگ را ابزاری برای تکامل اخلاقی دانسته و آن را دستمایه توصیه‌های اخلاقی خود کرده است.

مروری بر آیات پیش‌گفته نشان می‌دهد که اسلام چگونه از تعریف مرگ و بیان خصلت‌های آن به زندگی، اخلاق تزریق می‌کند:

مرگ، تجلی قدرت الهی و تراکم امور مقدس: قرآن کریم و نیز روایات اسلامی بیش از هر چیز مرگ را تجلی قدرت الهی می‌دانند. به همین دلیل آن مخلوق خدا برشمرده (ملک: ۲) و آن را مبتنی بر اراده الهی می‌داند (آل‌عمران: ۱۴۵). آیات سوره مؤمنون نیز تا اندازه زیادی مرگ را تجلی قدرت الهی دانسته و ضمن بیان مراحل آفرینش انسان و نقش خدا در همه مراحل از مرگ نیز به عنوان یک مرحله یاد می‌کند. نتیجه روشن این معنا آن است که انسان در مواجهه مستقیم با مرگ و به دنبال مرگ‌اندیشی، خود را با قدرت لایزال الهی رو در رو یافته و به صورت طبیعی امور مقدس و به‌ویژه یاد خدا در نزد او متراکم می‌شود. قرآن کریم در توصیف مؤمنان به هنگام مواجهه با مرگ

می‌فرماید که آنان می‌گویند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ استرجاع در حقیقت توجه به خدا از طریق توجه به مرگ است. پیامبر اکرم با توجه به همین خصلت مرگ، تعلیم می‌دهند که «مرگ را بسیار یاد کنید؛ زیرا یاد مرگ آلودگی‌های گناهان را پاک می‌کند و اشتیاق در حسنات را زیاد می‌کند (میزان‌الحکمه: حدیث ۱۹۱۵۳) و در جایی دیگر می‌فرمایند که این دلها همچون آهن زنگ می‌زنند و در پاسخ به این سؤال که جلا و صیقل آنها چیست، فرمودند تلاوت قرآن و یاد مرگ (نهج‌الفصاحه: ۹۳۴). این معنادهی به مرگ است که سبب می‌شود این پدیده همواره کنش‌های دینی زیادی را گرد خود جمع می‌کند.

گریزناپذیر مرگ و بی‌رغبتی به دنیا: تصویری که اسلام از مرگ ارائه می‌دهد تأکید زیادی بر گریزناپذیری آن دارد: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمْ الْمَوْتُ»؛ «إِنَّ الْمَوْتَ لِلَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَلَيْتَهُ مَلَأَكُمْ»؛ «لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ». تأکید بر گریزناپذیری مرگ انکار آن را بی ارزش و غیرمعقول می‌داند و به صورت طبیعی به پذیرش آن و نیز آمادگی برای مرگ توصیه می‌کند. به همین دلیل است که سنت دینی اسلامی، گران‌بار است از توصیه به آماده شدن برای این سفر بی بازگشت. امام باقر (ع) می‌فرماید:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از نماز عشاء در کوفه سه بار مردم را صدا می‌زدند و به آنها می‌فرمودند: ای مردم آماده حرکت شوید خداوند شما را رحمت کند، اینک بانگ کوچ کردن در میان شما دمیده شده و خود را آماده مسافرت سازید. اکنون که بانگ رحیل بلند شده چرا به دنیا چسبیده‌اید و از جای خود حرکت نمی‌کنید خداوند شما را بیمارزد، برخیزید و وسائل سفر را تهیه کنید و بهترین وسیله مسافرت را بردارید که آن تقوی و پرهیزکاری می‌باشد، ای مردم بدانید که شما در راه معاد قرار گرفته‌اید و این راهی که ادامه می‌دهید شما را به محشر می‌رساند. ای مردم بدانید که شما از صراط عبور خواهید کرد و سختی‌های بزرگ و وحشت‌های عظیمی در مقابل شما می‌باشد، شما باید گردنه سختی را پشت سر بگذرانید و از منازل هولناکی عبور کنید و شما ناگزیر هستید که آن منازل را مشاهده کنید و از آنها عبور نمایید تا به منزل مقصود برسید. در آن منازل وحشت‌انگیز و رعب‌آور فقط رحمت خداوند است که آدمیان را نجات می‌دهد و از سختی‌ها و مصیبت‌ها رها می‌سازد و از آن مناظر سخت و رعب‌آور آدمی را آرامش و آسایش می‌دهد و از عواقب وخیم آن حفظ می‌کند و یا اینکه در آنجا انسان به هلاکت می‌رسد و به عذاب گرفتار می‌شود (عطاردی، ۱۳۷۸: جلد ۲: ۲۲۰).

قرار دادن مرگ در وضعیت گریزناپذیری، انسان را در وضعیت بی‌رغبتی معناداری نسبت به دنیا قرار می‌دهد. امام علی (ع) به این واقعیت اینگونه اشاره می‌فرماید: «کسی که زیاده به یاد مرگ

باشد، از دنیا به لندکش راضی است» (میزان الحکمه، حدیث ۱۹۱۶۳) و نیز پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: مرگ را بسیار یاد کنید؛ زیرا یاد مرگ گناهان را پاک می‌کند و میل و رغبت به دنیا را کاهش می‌دهد و موجبات شتاب و اشتیاق در حسنات و کارهای نیک را فراهم می‌آورد» (میزان الحکمه، حدیث ۱۹۱۵۳). البته بی‌رغبتی به دنیا نتیجه فرح‌بخش آرامش و بردباری و در عین حال مشکلات آن را نیز به دنبال خواهد داشت.

همه‌گیری مرگ و مشابهت اخلاقی: قرآن کریم و سنت روایی مسلمانان بر این حقیقت تأکید دارد که مرگ یک وضعیت فراگیر است: *كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ*. این خصالت مرگ به صورت طبیعی انسان‌ها را در وضعیت‌های مشابه اخلاقی قرار می‌دهد. به بیان دیگر مرگ سبب می‌شود همه انسان‌ها در وضعیت هم‌ترازی قرار گیرند و همه تمایزات برساخته میان آنها فرو ریزد. مرگ از اندک مواردی است که توجه به آن آدمیان را به واقعیت‌های درونی‌شان و به خود ارجاع می‌دهد و این مسأله جایی برای تفاخر و تکبر نمی‌گذارد. امام علی (ع) با اشاره به همین حقیقت است که توصیه می‌کند: **ضع فخرک ؛ واحطط کبرک و اذکر قبرک**؛ یعنی خودبزرگی خویش را واگذار، تکبر خویش را از بین ببر و گور خویش را یاد کن (نهج البلاغه: ۳۸۶).

از سوی دیگر، فراگیری مرگ سبب می‌شود آدمیان ساده‌تر بتوانند «مرگ دیگری» را به «مرگ خود» تبدیل کنند. به این معنا که عینیت خارجی مرگ که در درگذشت دیگران تحقق می‌یابد به سادگی به تقویت مرگ‌آگاهی و مرگ‌اندیشی انسان می‌انجامد. آدمیان با دیدن مرگ دیگران به یاد مرگ خویش افتاده و موعظه‌پذیرتر می‌شوند. امام علی (ع) است وقتی با خنده کسی در آیین مرگ فردی دیگر روبرو شدند فرمودند: «كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلِيٌّ غَيْرِنَا كَتَبَ وَ كَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلِيٌّ غَيْرِنَا وَ جَبَّ» (نهج البلاغه: حکمت ۱۲۲) یعنی گویا مرگ برای دیگران مفروض است که می‌خندد و بدینوسیله مخاطبان خود را توصیه می‌فرمایند که نباید حقیقت فراگیر مرگ را فراموش کنند.

توجه به همه‌گیری مرگ، انسان را از نیمکت‌های آخر جلسه موعظه‌گری مرگ بیرون آورده و به دانش‌آموزان ردیف‌های جلو تبدیل می‌کند یعنی کسانی که حضور آن را بیشتر باور داشته برای موعظش گوش‌شنواتر دارند و در نهایت نیز تسلط بر خویش‌تر رادر آنان افزایش می‌دهد. از این سبب است که آموزه‌های دین اسلام مرگ را به مثابه عاملی برای کنترل اخلاقی به کار می‌گیرند.

۳-۳. آیین‌ها و مناسک مرگ؛ کارکردهای فردی و اجتماعی:

در میان پدیده‌های فرهنگی — اجتماعی، مرگ از توان زیادی برای ایجاد اختلال در ساختار اجتماعی جوامع برخوردار است. به همین دلیل جوامع مختلف پاسخ این تهدید را با ایجاد آیین‌های مربوط به مرگ داده‌اند (Cohen, 2005: 15). از آنجا که جامعه برآیند شبکه‌ای از روابط میان افراد است، در هر جامعه‌ای با مرگ یک نفر در این شبکه شکافی ایجاد می‌گردد، از همین روی گروه‌های اجتماعی با برگزاری آیین‌های مربوط به مرگ تلاش دارند تا شکاف ایجاد شده را مرمت نمایند. این آیین‌ها وحدت جامعه را که به گونه‌ای گریزناپذیر با مرگ خدشه‌دار شده است، مرمت می‌کنند (Hertz, 1997). دورکیم در کارکرد آیین‌های مرگ معتقد است که هرچند مرگ به عنوان نوعی گسست و از بین برنده پیوندهای اجتماعی است، آیین‌های مرگ و میر به ترمیم روابط اجتماعی کمک می‌کنند. درکهایم معتقد است تشریفات و شعائر برای پیوند دادن اعضای گروه ضروری است (گیدنز، ۱۳۸۲: ۵۰۴). از سوی دیگر، او معتقد است، شعائر تدفین نشان می‌دهند که ارزش‌های گروه، پس از درگذشت افراد به خصوص، زنده می‌ماند و بنابراین وسیله‌ای برای مردم داغدیده فراهم می‌کند که با شرایط تغییر یافته‌شان سازگار شوند (گیدنز، ۱۳۸۲: ۵۰۴). روشن است که بدینوسیله تشریفات مرگ سبب می‌شوند تا جامعه با مرگ افراد خویش با خطر فروپاشی روبرو نشود. تشریفات مرگ و پذیرش مسئولیت توسط جامعه نسبت به فرد متوفی این خوش بینی را در افراد جامعه به وجود می‌آورد که جامعه با مرگ هر کس او را همچنان به یاد دارد و پاس می‌دارد. همین امر سبب می‌شود که جامعه کشش خود را برای افرادش بیشتر کند.

از نگاه انسان‌شناسان، آیین‌ها و سنت‌های دینی معطوف به مرگ در حقیقت منعکس کننده باورداشت‌ها و تعالیم دین نسبت به آن هستند (Carol, 1991: 32). این باورداشت‌ها از طریق اجرای مراسمات بازتولید شده و مورد تأکید قرار می‌گیرند. گیرتز معتقد است مرگ و مناسک در پیوند با آن نه تنها ارزش‌های اجتماعی را بازتاب می‌دهند، بلکه نیرویی مهم در شکل دادن به این ارزش‌ها هستند (Geertz, 1966). از این منظر مراسم آیینی، موضوع مرگ را می‌توان نوع خاصی از گفتار و اعمال منظم دانست که از آموزه‌های دینی و ماورایی سرچشمه گرفته و برای بیان احساسات، باورداشت‌های دینی و مذهبی به کار گرفته می‌شوند. بر این اساس مناسک مرگ در جوامع سنتی، ابزاری هستند برای تأکید کنشگران بر ارزش‌ها و باورداشت‌های مشترک. موضوع رابطه مناسک مرگ و معنای آن در فرهنگ‌های مختلف از دیرباز دلمشغولی انسان‌شناسان زیادی بوده است (پارسا‌پژوه، ۱۳۸۳) گرچه در رویکردهای مطالعاتی و نیز نتایج به دست آمده از این مطالعات اختلافاتی وجود دارد، با این حال این نکته مسلم دانسته شده است که مناسک مرگ در

فرهنگ‌های مختلف دارای کارکردهای همسان و البته سازگار با معنای مرگ در آن فرهنگ‌ها هستند. از این منظر، دگرگونی‌های مناسک مرگ به معنای تغییر ساده‌تمایل مردم در برگزاری مراسمات بزرگداشت مردگان‌شان نیست؛ بلکه این دگرگونی‌ها به معنای تغییرات عمیق در معنای فرهنگ است.

۳-۴. از آیین‌های دینی تا آیین‌های عرفی مرگ:

شاید تا یک قرن پیش هیچ پدیده‌ای به اندازه مرگ دینی نبود. ادیان و مرگ بیشترین داد و ستد را با هم داشتند. از یک سو مرگ بر چگالی دینداری آدم‌ها می‌افزود و باورداشت‌های مذهبی آنان را تقویت نموده و رغبت انجام کنش‌های دینی را در آنان بیشتر می‌کرد؛ و از سوی دیگر دین مرگ را معنا می‌کرد و از ویرانگری‌اش می‌کاست. در دهه‌های پیشین، نقش نهادی دین در آیین‌های خاکسپاری و سوگواری بسیار زیاد بود. روحانیون به نمایندگی از این نهاد حضور معناداری داشتند. مردم نیز شرکت در مناسک سوگواری مردگان را تکلیف شرعی خود می‌دانستند. اما امروزه، بویژه در جوامع صنعتی، مرگ پیوند کمتری با دین دارد. نهادهای مختلفی برای مدیریت این پدیده اجتماعی شکل گرفته‌اند و روحانیان بیش از انتساب‌های دینی‌شان، در نقش همکاران بنگاه‌های کفن و دفن ظاهر می‌شوند. اقتصاد مرگ پیوند کمتری با دین دارد و به واقع مرگ هول‌انگیزی که دین در تلاش بود تا از آسیب‌هایش بکاهد، به صنعتی تبدیل شده است که آدم‌های زیادی در آن فعال هستند و از این راه درآمد دارند. حمل‌کننده جنازه، گورکن، گریه‌کن، سنگ‌تراش، گل‌فروش، غسل و ... سازمان آرامستان‌ها یا همان گورستان‌ها مؤسسه‌هایی هستند که فراخور روزگار مدرن شکل گرفته‌اند و مرگ را به یک صنعت تبدیل کرده‌اند. این بی‌پروایی یا به بیان بهتر کم‌پروایی در رویارویی با مرگ، سبب شده است انسان‌ها دریافت غیر دینی‌تری از مرگ داشته باشند.

گذر از «مرگ دینی» به «مرگ غیردینی» از مصادیق سکولاریزاسیون در جوامع غربی است. به باور پژوهشگران علوم اجتماعی در دنیای مدرن مرگ از مفهوم مربوط به امور مقدس ادیان خارج شده و به یک امر کاملاً پزشکی و یا مقدس غیردینی تبدیل شده است. (Toplean, 2011: 20). تفاوت فاحش کارکردهای مرگ در دو جامعه مسیحی (اروپا و آمریکا) و مسلمان (ایران) امری است که در پژوهش‌هایی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. بر اساس یافته‌های آن رساله، مرگ برای مسیحیان ساکن در کشورهای صنعتی بیشتر یک مفهوم عرفی داشت و کارکردهایی نظیر توجه عمیق‌تر به بهداشت و بستن کمر بند ایمنی؛ در حالی که در جامعه اسلامی، مصاحبه‌شوندگان بیشتر به مرگ به عنوان پدیده‌ای دینی و ابزاری برای زایش ارزش‌های اخلاقی و دینی نگاه می‌کنند (صادق‌نیا، ۱۳۹۱: ۱۹۵-۱۲۷).

با این حال هر چه مرگ از یک انگاره مذهبی فاصله گرفته و به یک امر عرفی تبدیل شده است، آیین‌های مرگ و نیز کارکردهای آن عرفی تر شده و با باورداشت‌های پیشین کم تناسب‌تر شده‌اند. به همین دلیل است که در کشورهای صنعتی آیین‌های سوگواری برخوردار کمی از نمادهای دینی دارند. سنگ قبرها و سنگ‌نوشته‌های گور، آیین‌های تکریم و نکوداشت مردگان کمتر باورداشت‌های مذهبی را بازنمایی می‌کنند و مواجهه مردم با مرگ دیگران کمتر به تراکم شدن ارزش‌های دینی می‌انجامد و در عوض به توجه بیشتر به توصیه‌های بهداشتی و سلامتی ختم می‌شود.

مطالعات، از آشکار شدن این دگرگونی‌های معنایی در جامعه ایران نیز حکایت دارند. در این جامعه نیز نشانه‌هایی از صنعت‌شدگی مرگ به چشم می‌خورد. در زیر به نمونه‌هایی از این نشانه‌ها اشاره می‌شود:

الف) تبدیل تکلیف شرعی به حرفه: سنت دینی اسلامی نماز بر میت، دفن، تشییع و تکریم وی را از مسئولیت‌های شرعی افراد جامعه می‌داند و به همین سبب فقهای محترم شیعه بر اساس قاعده «حرمت اخذ اجرت بر واجبات» اخذ وجه در برابر این اعمال را نادرست و غیر مشروع می‌دانند (شهید ثانی، ۱۴۱۱ و محقق اردبیلی، ۱۴۰۳) و البته این قاعده در واجبات کفایی مانند احکام معطوف به اموات نیز به قوت خود باقی است (فخلعی و شیخی، ۱۳۹۰). با این حال امروزه گروه‌هایی در جامعه ایران وجود دارند که انجام این امور را به مثابه حرف و شغل دنبال کرده و از این طریق کسب درآمد دارند. تبدیل تکلیف شرعی به حرفه، نشانه‌ای از صنعتی شدن مرگ است.

ب) کاهش از غلظت نمادهای مذهبی: البته هنوز هم مناسک مرگ بیش از هر آیین اجتماعی دیگری در جامعه ایران از باورداشت‌های مذهبی تراکم است؛ با این حال، بررسی اطلاعیه‌های مرگ، گورسنگ نوشته‌ها و نیز محتوای برنامه‌هایی که برای اموات برگزار می‌شود و مقایسه آنها با دهه‌های پیشین نشان می‌دهد که نمادهای مذهبی تا اندازه‌شایان توجهی در این آیین‌ها کم شده است. در حال که در زمان‌های نه‌چندان گذشته آیین‌های معروف به ختم در مساجد و یا اماکن مذهبی برگزار می‌شد؛ امروزه کم‌نیستند سوگواری‌هایی از این دست که در مکان‌هایی غیرمذهبی مانند تالار و سالن همایش و کنفرانس برگزار می‌شوند. شرکت‌کنندگان در این جلسات بر ردیف‌های صندلی می‌نشینند و فضای جلسه به گونه‌ای است که گویا آنان در یک سمینار شرکت جسته‌اند.

ج) **سوگ فانتزی:** سوگواری‌های مردگان در جوامع شهری، بویژه، تا اندازه زیادی فانتزی شده است. عینک دودی و یا کروات مشکی نهایت داغدیدگی و یا همدلی با فرد داغدیده است. در شهر تبلیغات رسمی برای آرایش مخصوص مجالس عزاداری به چشم می‌خورد. اینها به معنای فانتزی شدن عزاداری در روزگار مدرن است. دسته‌گلهای گران قیمتی که به بهانه تسلی دادن به بازماندگان تهیه می‌شود و می‌تواند اسراف و مخالف آموزه‌های دینی باشد، خود نشانه‌ای از فانتزی شدن سوگواری است.

د) **عرفی شدگی:** در حالی که آموزه‌های دینی تأکید فراوانی بر اخلاقی دیدن مرگ دارد و این که مرگ دیگری را باید عبرتی قرار داده و از آن اندرز گرفت: امام علی (ع): *كَفَى بِالْمَوْتِ وَاِعْظَاءً* (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۲۷۵) با این حال، در مناسک امروزی مرگ کمتر می‌توان از این خصلت مرگ نشانی دید. مراسم‌های عزاداری برای مردگان تا اندازه زیادی با رفتاری همراه شده است که با اهداف اولیه این مراسمات سازگاری چندانی ندارد. در حالی که اسلام تأکید دارد در این مناسک از اموات خود به نیکی یاد کرده و خصلتهای اخلاقی خوبشان را بازگو کنید و بدینوسیله راه را برای التزام اخلاقی دیگران هموار سازید (نوری، ۱۳۶۶: ۲، ۱۱۴). در مجالس امروزی سوگواری اموات و نمایش‌های مخصوص آنها، ابعاد اخلاقی و عبرت آموزی کمتر مورد توجه است.

نتیجه‌گیری

مرگ هم برای انسان و هم برای جامعه واقعه‌ای معنادار است. انسان‌ها دارای فهم‌اند و مرگ دارای معنا؛ رفاقت‌ها، ارتباطات، خانواده‌ها انجمن‌ها، مجامع، مؤسسات، جامعه‌ها و ملت‌ها همه توسط مردمی شکل گرفته‌اند که به مرگ می‌اندیشند و از این سرنوشت گریزناپذیر آگاه‌اند. آنان با مرگ دیگران نیز روبرو می‌شوند و مرگ خویش را باورپذیرتر می‌یابند، نتیجه آنکه این باور همه رفتار افراد جامعه را تحت تأثیر خود درآورده و کنترل می‌کند. با هر مرگ، پیوندهایی گسسته شده و جامعه با چالش روبرو می‌گردد، به همین دلیل، به راه‌هایی برای ترمیم این گسست می‌اندیشد. این راه‌ها پیوندهای مرده‌ها با زنده‌ها را بازسازی می‌کنند، از این رو مرگ برای بازماندگان آن اندازه هم ساده نیست که تصور می‌شود. مرگ انسان در عرصه جامعه انسانی حادثه‌ای با معناست و البته دین در کانون این حادثه است. مذهب همواره مرگ را برای انسان معنا کرده و معناداری‌اش را برای انسان به اثبات رسانده است.

در مناسک مرگ نیز مذهب، همواره نقش پررنگی داشته است. با این حال، با ورود بشر به دنیای مدرن، مرگ نیز مانند بسیاری از پدیده‌ها تعریفی دوباره یافته است و آیین‌های معطوف به آن نیز کارکردهای متفاوتی یافته‌اند. مهم‌ترین چیزی که به چشم می‌آید این است که مرگ از یک امر مقدس دینی به یک امر پزشکی تبدیل شده است. این امر ممکن است جامعه ایران را که از دیرباز بر اساس سنت دینی اسلام و تشیع زندگی کرده است با چالش تغییر معنا، کارکرد مرگ و مناسک آن روبرو کند. توجه عمیق به مناسک مرگ و مدیریت فرهنگی در این زمینه می‌تواند از چالش‌های آن بکاهد.

منابع

قرآن کریم

اسپلیکا، برنارد، رالف دبلوهدود، بروس، هونسبرگر و ریچارد گرساچ (۱۳۹۰)، *روان‌شناسی دین براساس رویکرد تجربی*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: رشد.

پارساپژوه، سپیده (۱۳۸۳)، *مرگ، سوگواری و خاکسپاری*، در مجله انسان‌شناسی فرهنگی، شماره ۵، ۲۲۲-۲۱۷. پاینده، ابوالقاسم (۱۳۸۳)، *نهج الفصاحه* (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول)، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.

شهید ثانی، زین‌الدین بن علی بن احمد عاملی (۱۴۱۱ هـ.ق)، *مسالك الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام*، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.

شیخ صدوق (۱۳۶۱ ش)، *معانی الاخبار*، التصحیح؛ علی‌اکبر الغفاری، قم: انتشارات اسلامی. صادق‌نیا، محراب (۱۳۹۰)، *کارکردهای اجتماعی مرگ با تأکید بر کارکرد معنابخشی*، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی.

صنعتی، محمد (۱۳۸۲)، *خلاقیت و هراس از مرگ؛ بایا، فروردین و اردیبهشت*، شماره‌های ۲۰، ۱۹، ۱۸، هدایت، صادق؛ (۱۳۰۵ هـ.ش)، *مجله ایرانشهر*، شماره ۱۱.

صنعتی، محمد (۱۳۸۴)، *درآمدی بر مرگ در اندیشه غرب*، ارغنون، شماره ۲۶-۲۷، بهار و تابستان. عطاردی قوچانی، عزیز الله (۱۳۷۸)، *ایمان و کفر*، ترجمه الایمان و الکفر بحارالانوار، ج ۲، تهران: انتشارات عطارد.

فخلعی، محمد علی، مجید رضا، شیخی (۱۳۹۰)، *بررسی اشکال تخصیص‌ناپذیری قاعده اخذ اجرت بر واجبات*، در مجله آموزه‌های فقه مدنی، شماره ۴، ۴۸-۲۵.

فیض‌الاسلام، سیدعلی نقی (۱۳۷۹)، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، تهران: چاپ و نشر فیض‌الاسلام.

کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۹)، *اصول کافی*، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامی.

گیدنز، آنتونی (۱۳۸۲)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.

لوی، دیوید (۱۳۸۳)، *زندگی و مرگ*، ترجمه یعقوب خوش رفتار، تهران: نشر امتداد.

مالینفسکی، برانیسلاو (۱۳۸۶)، *مرگ و وحدت جمعی دوباره*، ترجمه سهیل سلیمیان، فرهنگ مردم ایران، شماره ۹، تابستان.

محقق اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ ه. ق)، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان*، قم: انتشارات اسلامی.

محمدی ری شهری، محمد (۱۳۸۹)، *میزان الحکمه*، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر.
نوری، میرزا حسین بن محمد تقی (۱۳۶۶)، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم: مؤسسه آل البيت الاحیاء التراث.

هایدگر، مارتین (۱۳۸۶)، *هستی و زمان*، ترجمه سیاوش جمادی، تهران: انتشارات ققنوس.

هگل (۱۳۵۲)، *خدایان و بندگان*، ترجمه حمید غایت، تهران: انتشارات خوارزمی.

هملتون، ملکم (۱۳۸۹)، *جامعه شناسی دین*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر ثالث.

Becker, Ernest (1973), *The Denial of Death*. New York: Free Press.

Berger, peter. L (1967), *Sacred canopy*: Element of A sociological Theory of religion. New York: Doubleday.

Bryant, Clifton. D (2003), *Introduction in the Handbook of death and dying*, Thousand Oaks, Calif: Sage Publications.

Carol, David (1991), *living with dying*, New York: Paragon House.

Cohen, Andrew, c (2005), *Ideology, and the development of early Mesopotamian kingship*

Toward a new understanding of Iraq's Royal Cemetery of ur. Brill, Boston.

Foster, George Burman (1909), *The function of religion in man's struggle for existence*, Chicago: University of Chicago Press.

Geertz, Clifford (1966), *Religion as a Cultural System*, In Anthropological Approaches to the Study of Religion, edited by M. Banton, London: Tavistock, pp: 1-46.

Hertz, Robert (1997), *A Contribution to the Study of the Collective Representation of Death in Death and the Right Hand*. Glencoe: The Free Press.

Kastenbaum, Robert (2001), *Death, Society, and Human Experience*. Boston: Pearson.

O'dea, Thomas (1996), *the sociology of religion*, Englewood chiffs: rentice Hall.

Toplean, Adela (2011), *How Sacred Is Secular Death? And just how Secular Can Sacred Death Be?* A Theoretical Proposal, in Dying and Death in 18th-21st Century Europe, edited by Marius Rotar, Adriana Teodorescu, 20- London: Cambridge.

Hallam. F, Hocky. J, Howarth. G (1991), *Beyond the body*: Death and Social Identity. London: Routledge.